



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ذیل مسئله هفتم که میراث «أحد الزوجین عند موت» دیگری قبل از آمیزش نصوص فراوانی بود، هم مسئله «عده» مطرح شد، هم مسئله «مهر» مطرح شد، هم مسئله «ارث» مطرح شد و هم سایر مسائل مربوط به «عده وفات»، این گونه از نصوص «ذوات جهات» اند؛ بخشی از اینها در کتاب «نکاح» مطرح می شود، بعضی از اینها در کتاب «طلاق و عده» مطرح می شود، بعضی از اینها در «دین» مطرح می شود و بعضی از اینها در «میراث» مطرح می شود.

مرحوم صاحب جواهر در همین جلد سی ام صفحه ۳۸۰، در پایان صفحه فرمودند به اینکه «و ستسمع إنشاء الله تحقیق الحال فی ذلك». این مطالب را از نظر جمع بندی به پایان نرساندند که آیا به هر حال نصف مهر می برد یا تمام مهر را؟ نصوص مختلف بود؛ ظاهر بعضی از نصوص این بود که اگر زوج مثلاً بمیرد زوجه نصف مهر می برد و اگر چنانچه زوجه بمیرد هم نصف مهر مورد استحقاق است و بعضی از نصوص این بود که تمام مهر و به تعبیر صاحب ریاض که فرمود: «یستقر المهر بالموت»^۱ هم از نظر تنصیف در زن و هم از نظر تنصیف در مرد، با تفاوت، این نصوص معارض داشتند؛ منتها در زن بیشتر، در مرد خیلی کمتر.

۱. ریاض المسائل (ط - الحدیث)، ج ۱۱، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) این بحث‌ها را کافی ندانستند، فرمودند: «و ستمسم إنشاء الله تحقيق الحال في ذلك». در جلد سی و نهم، صفحه ۳۲۶ تا صفحه ۳۳۲؛ یعنی در این هفت صفحه به این مسائل پرداختند و مفصل هم پرداختند؛ منتها شرائط بحث را آنجا فراهم دیدند، وگرنه این هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی به بحث «ارث» ندارد. در بعضی از تعبیرات هم داشت که «و المهر من الارث»، این مهر جزء دین است چه کاری به ارث دارد؟! البته در کتاب «ارث» مسئله تقدیم دین، اولاً؛ ثلث، ثانیاً؛ و تأخیر میراث، ثالثاً؛ بحث هست. برابر آیات فراوانی که فرمودند: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۱، اول دین است، بعد ثلث است اگر وصیت کرده باشد و بعد میراث، مهر جزء دیون متوفاست، نه جزء میراث؛ گرچه خود مرحوم صاحب جواهر «تبعاً لبعض النصوص» صفحه ۳۲۷ آنجا روایتی هم هست که دارد که «و مهرها من الميراث»^۲، ولی مهر دین است.^۳

جریان اینکه مهر نصف است یا تمام، هیچ ارتباطی به کتاب «ارث» ندارد؛ منتها چون بزرگان این را در کتاب «ارث» مطرح کردند، اولاً؛ نصوص وارد بخشی از آنها مربوط به ارث است، ثانیاً؛ و تعبیر اینکه «و المهر من الميراث»، ثالثاً؛ اینها باعث شد که مرحوم صاحب جواهر در جلد ۳۹ که مربوط به فرائض است، آن بخشی که مربوط به میراث است این را ذکر بکنند.

مطلب دیگر اینکه صاحب جواهر را مستحضرید که او سلطان فقه است! وقتی ببیند مسائل فراهم نیست، تحقیقات کافی نیست و میدانی بحث نشده است، می‌گوید در جای دیگر، الآن فتوا نمی‌دهد. در این هفت صفحه میدانی بحث کرد. از اقدمین و قدما، متأخر و متأخرین، یک؛ از تفکر اخباری‌ها، دو؛ از اینکه - متأسفانه - مرحوم

۱. سوره نساء، آیه ۱۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۲، حدیث ۲۱.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۹، ص ۳۲۷.

صاحب ریاض گاهی مایل است به تفکر اخباری که به تعبیر ایشان کسانی که طریقه‌شان فاصله است و علمی نیست، برای اینکه اینها نه شهرت فقهاء را می‌پذیرند و نه اجماع فقهاء را می‌پذیرند و نه تحلیل روایات را به طور دقیق به عهده می‌گیرند، به مرحوم صاحب ریاض دو جای همین هفت صفحه نقد دارد و اظهار تأسف می‌کند که چرا شما درباره مرگ زوجه مسئله نصف را پذیرفتید؟! باید مطلقاً فتوا می‌دادید که «عند الموت» چه مرد بمیرد چه زن بمیرد، مرگ به منزله آمیزش است و تمام مهر مستقر است. این خیلی شهادت می‌خواهد.

این تحقیق میدانی را مرحوم صاحب جواهر در این هفت صفحه به عهده گرفته است. اول گفت أشهر بین قدما این است، بعد می‌گوید مشهور، چون مستحضرید که مشهور قوی‌تر از أشهر است؛ لذا می‌بینید در تعبیرات دارند که «الأشهر بل المشهور». اگر گفتند أشهر یعنی قول مقابل مشهور است، منتها این أشهر است و وقتی گفتند «بل المشهور» یعنی قول مقابل شاذ است؛ لذا تعبیرات ایشان این است که «أشهر بل المشهور»، این نظیر أعلم و عالم نیست، أشهر پایین‌تر است و مشهور بالاتر است، زیرا در مقابل أشهر، قول مقابل و مخالف، مشهور است؛ در مقابل مشهور قول مقابل، شاذ است «دع الشاذ النادر». تعبیرات ایشان در خیلی از موارد این است که «أشهر بل المشهور». اینجا یک تحقیق میدانی کردند در بین قدما، آنجا گفتند «أشهر بل المشهور» این است. یک تحقیق میدانی کردند در بین فقهای میانی عصر محقق، یک تحقیق میدانی کردند درباره متأخرین، حرف این بزرگان را هم از دو منظر نقل کردند: یکی فتوای خودشان، یکی تعبیرات خودشان. محقق کرکی نمی‌گویند «أقوی عندی»، می‌گوید: «استقر المذهب» بر این. ابن ادریس نمی‌گوید: «أقوی عندی»، می‌گوید اصحاب بر این هستند. اینکه می‌بینید ابن ادریس می‌گوید اصحاب بر این است یا محقق کرکی می‌گوید: «استقر المذهب»، این دوتا حرف است: یکی اینکه فتوای من این است که تتمیم است نه تنصیف و این فتوا هم مطابق با فتوای بزرگان هم هست. این تحقیق میدانی

سه عصره؛ یعنی عصر أقدمین و قدما و متأخرین یا صدر و میانی و متأخر، نشان می‌دهد که این بزرگان که فقیه‌اند، روایت‌شناس هستند و راز این روایت‌شناسی‌شان همان بیان نورانی حضرت است در خبر «منصور بن حازم» حضرت فرمود اینها از ما سؤال کردند ما درباره مطلقه گفتیم، این اختصاصی به مرگ مرد ندارد. روایات سه طایفه بود: یک طایفه این بود که اگر مرد بمیرد حکم چیست؟ یکی اینکه زن بمیرد تنصیف است، یکی اینکه «هَلَكْتُ أَوْ هَلَكَ» چه زن بمیرد چه مرد بمیرد، تنصیف است. این خبر «منصور بن حازم» که حضرت فرمود ما این‌طور گفتیم اینها متوجه نشدند آن درباره طلاق است،^۱ این را به عنوان اصل حاکم قرار دادند بر همه نصوص؛ لذا وقتی صاحب ریاض می‌گوید به اینکه در مرگ زن که معارض نیست، مرحوم صاحب جواهر اعتراض شدید دارد که چه معارضی شما مبین دارید؟! حضرت فرمود اینها خیال کردند که این حکم مثل طلاق است؛ این مرگ به منزله آمیزش است به منزله طلاق نیست، متوجه نشدند! این همه روایات را پوشش می‌دهد. تعجب و نقد صاحب جواهر نسبت به صاحب ریاض این است که شما چرا درباره مرگ زن فتوا می‌دهید و قبول کردید که مهر نصف می‌شود؟! گویا روش کسانی که «سیئه الطریقه» اند را قبول کردید یعنی اخباری‌ها؟! دو جا در همین هفت صفحه به مرحوم صاحب ریاض اعتراض می‌کند می‌گوید با این بیان نورانی و شفاف امام که آنکه ما گفتیم درباره طلاق است، طلاق قبل از آمیزش بله نصف است، مرگ چکاری به طلاق دارد جای تنصیف نیست؟! بنابراین ما نباید بگوییم حالا چون زراره یا این بزرگان هستند! اینها این روایت را چه وقت نقل کردند شاید در اوایل سَنَشان بود یا اواسط سَنَشان بود که به آن اوج نرسیده بودند، تاریخ صدور این روایات که مشخص نیست! پرسش: ...

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۶ - ۳۳۴.

پاسخ: بله در بحث جلسه قبل بیان شد به اینکه بسیاری از اینها یک یا دو راوی مشترک دارند. این بیست نفر نیست، بیست تا اشتباه نیست، یک اشتباه است یا دوتا اشتباه است؛ اینها اشتباه کردند و آنها هم از اینها نقل کردند. بیست نفر بلا واسطه از امام نقل نکردند، او که نقل کرده یکی دو نفر هستند، بقیه از این دو نفر نقل می‌کنند. اگر ما بیست تا روایت داریم آنها که بلا واسطه از امام تنصیف را نقل نکردند، آنها از همین دو نفر نقل کردند و این دو نفر هم اشتباه کردند. این طور نیست که مثلاً بیست نفر بلا واسطه از امام نقل کرده باشند که ما بگوییم بعید است اشتباه بیست نفر.

غرض این است که هر دو روایت یعنی چه روایت اول چه روایت دوم، این زمینه اشتباه بودن آنها را تثبیت می‌کند. در روایت اول فرمود اینها توهم کردند آن بحث‌هایی که ما گفتیم نصف مربوط به طلاق بود، چه کاری به موت دارد؟! روایت دوم که گله می‌کند که اینها حرف‌های ما را خوب گوش نمی‌دهند، یک طوری نقل می‌کنند بعد می‌آیند به ما می‌گویند، ما که این طور نگفتیم، منظور ما که این نبود. روایت دوم هم فرمایش حضرت را در خبر اول «منصور بن حازم» تأیید می‌کند.

بنابراین اگر در این روایت بیست نفر بودند هر کدام بلا واسطه از حضرت نقل می‌کردند بله؛ اما غالب اینها از زراره است و یکی دو نفر دیگر که دو سه نفرند. خبر دوم «منصور بن حازم» گله است که اینها خوب گوش نمی‌دهند ببینند ما چه می‌گوییم. خبر اول «منصور بن حازم» تصریح به مرکز اشتباه است که ما آنکه گفتیم نصف مربوط به طلاق است، اینجا که می‌گوییم مربوط به مرگ است، تقریباً مرگ به منزله آمیزش است و تمام مهر را باید بدهند.

حالا این هفت صفحه را تا آنجا که ممکن است ملاحظه بفرمایید.

پاسخ: بله، محقق کرکی جزء متأخرین است؛ اما این ادریس و اینها حوزه رسمی درسی شیخ طوسی را داشتند و شیخ طوسی حوزه رسمی سید مرتضی را داشت. خدا غریق رحمت کند مرحوم بحر العلوم را! این الفوائد الرجالیه که چهار جلد است نظیر رجال نجاشی و کشی و اینها نیست، در عین حال که صبغه رجالی دارد شرح حال بسیاری از علما را دارد و این بارها به عرض دوستان رسید سرّ اینکه نجف خروجی آن تمام حوزه‌های علمیه را تأمین می‌کند که اگر - خدای ناکرده - خروجی نجف را از ما بگیرند تمام حوزه‌های علمیه شیعه سراسر جهان می‌خواهد! کتب اربعه از نجف است، محقق حلی با همه توانمندی‌اش از نجف است، همه شروحنی که بر شرایع هست از نجف است، تا برسیم به عصر متأخر صاحب جواهر و شیخ انصاری و آخوند خراسانی که فقه و اصول اینها از نجف است. اگر - خدای ناکرده - خروجی نجف را از ما بگیرند، تمام حوزه‌های علمیه ما می‌خواهد، این مطلب اول؛ و این نه به برکت حضرت امیر(سلام الله علیه) است، برکت حضرت امیر(سلام الله علیه) شامل آسمان و زمین است، مدینه شش معصوم مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هست چنین برکتی نداشت! فهم یعنی فهم! اگر یک مدیر بفهم لایقی بیاید می‌تواند حوزه را اداره کند. وقتی حوزه مدینه را می‌دهند به «أبی بن کعب» خروجی آن هم همان در می‌آید. وقتی حوزه نجف را دادند به سید مرتضی، سید مرتضی نوه دختری آن داعی کبیر است. آنها سالیان متمادی در طبرستان سلطنت کردند مدیریت داشتند حکومت داشتند تشیع را زنده کردند. قبل از اینکه صفویه روی کار بیاید اینها داعیه تشیع داشتند یعنی هر جا که این سادات(سلام الله علیهم) آمدند ایران رنگ غدیر گرفت نه رنگ سقیفه، با اینکه مستحضرید سقیفه ایران را فتح کرد. اجداد ما که اهل بیت را نمی‌شناختند. وقتی سقیفه فتح بکند سرداران و امرا و فرماندهان همه از سقیفه حرف می‌زنند. این سادات به برکت امام هشتم(سلام الله

علیه) که وارد ایران شدند علی و اولاد علی (صلوات الله علیهم أجمعین) را گفتند و گفتند و گفتند و غدیر را معرفی کردند تا اجداد ما فهمیدند و از همان دیرزمان شیعه شدند. چند صد سال بعد صفویه پیدا شد. سید مرتضی تربیت شده چنین مدیریتی است. او وضع مایلش خوب بود یک مقداری زمین را وقف کرده برای کتاب طلبه‌ها، قلم طلبه‌ها، مرکب طلبه‌ها، کاغذ طلبه‌ها که اصلاً وقف را زنده کرد که آدم چگونه وقف بکند، نه برای آتش وقف بکند یا برای غذا وقف بکند! او راه وقف کردن را آموخت، این کار را سید مرتضی کرد. مرحوم بحر العلوم (رضوان الله تعالی علیه) می‌گوید که سید مرتضی وقتی که تدریس می‌کرد حوزه درسی فراوانی داشت. او منتظر بود و مواظب بود که کدام شاگرد استعداد خوبی دارد اشکال خوبی می‌کند سؤال خوبی می‌کند، مدت‌ها بررسی می‌کرد دید این طلبه، طلبه با استعدادی است به او ماهی دوازده دینار شهریه داد که نرود امام جماعت بشود امام جمعه بشود قاضی بشود منبری بشود، این طلبه باید درس بخواند نهال‌فروشی نکند. آن یکی که استعداد کمتری داشت به او ماهی هشت دینار شهریه داد، دیگران هم بودند البته. مرحوم بحر العلوم نقل می‌کند این یکی که سید مرتضی به او ماهی دوازده دینار شهریه می‌داد شده شیخ محمد حسن طوسی صاحب دو کتاب از کتب أربعه و سایر کتاب‌های قوی، آن یکی هم قاضی ابن البرّاج شد.^۱ یک مدیریت می‌خواهد! یک تدریس می‌خواهد! این است که حوزه باید مدیریت خوب داشته باشد نهال‌فروشی نکند و شیخ طوسی‌ها را بشناسد اینها را تأمین کند. این مدیریت سید مرتضی بود که نجف را نجف کرد. آن‌طور نبود که مثل زمان امام صادق (سلام الله علیه) یک نفر و دو نفر باشد، حوزه رسمی بود. شیخ طوسی در بغداد کرسی رسمی داشت! آن وقت فتواهایشان روشن بود حرف‌هایشان روشن بود.

۱. الفوائد الرجالية (للسید بحر العلوم)، ج ۳، ص ۱۰۵.

این است که می‌بینید سید مرتضی او را تربیت کرده، شیخ طوسی را تربیت کرده، ابن ادریس را تربیت کرده که می‌گویند اصحاب ما، محققین ما، «لدینا» و مانند آن می‌گویند؛ محقق کرکی جزء متأخرین است، او می‌گوید «استقر المذهب». فرمایش مرحوم صاحب جواهر این است که هر کدام از این بزرگان سخنگوی فکر رایج عصر خودشان هستند.

پرسش: ...

پاسخ: چرا، کتاب‌ها بود؛ منتها به دست ما نرسید.

پرسش: ...

پاسخ: نه، منظور این است که به دست ما نرسید، ولی حوزه رسمی داشتند، رساله‌های فراوانی داشتند؛ مثلاً این اصول أربع‌مأة از این چهارصد اصل شاید چندتایش الآن در کتابخانه‌ها و مراکز اصلی باشد. این چهارصد اصل پیش صاحب کتب أربعه بود، الآن شاید چهار پنج‌تا داشته باشیم مثلاً در موارث سنگین و تراث فرهنگی ما باشد؛ این طور نبود که اینها بی‌خبر باشند. شما ببینید همین شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) دوتا کار کردند: یکی اینکه فلان شخص ثقه است یا نه؟ این کار رجالی است و یکی اینکه فهرست نوشته است «له کتاب، له کتاب، له کتاب»؛ این فهرست‌نوسی را اینها حفظ کردند، اینها میراث را حفظ کردند. یکی اینکه فلان کس آدم خوبی است می‌شود حرف او را گوش داد و یکی اینکه می‌گویند فلان کس یک رساله نوشته؛ این فهرست شیخ طوسی همین است، تنها برای شیخ طوسی هم نیست، شیخ طوسی (رضوان الله علیه) فهرست نوشته خیلی‌ها هم فهرست نوشتند. فهرست شیخ طوسی کار رجال را نمی‌کند، کار مؤلفان را می‌کند. این اصول أربع‌مأة را اینها آشنا بودند، چندین اصل را همین شیخ طوسی در همین فهرست نوشت «و له کتاب، و له اصل»، «و له اصل و له اصل» یعنی همین جزء اصول

چهارصدگانه است. اینها کتاب دستشان بود، حرف دستشان بود. جانشان را می‌دادند برای یک خبری که از ائمه رسیده است. همین صدوق (رضوان الله تعالی علیه) شما شرح حالش را ببینید این دارد برای یک حدیث رفته فلان شهر یا فلان شهر. من در شرح حالش دیدم که حتی به آمل هم آمده که یک محدّثی در آمل بود همین ابن بابویه رفته آنجا این حدیث را از آن آقا یاد گرفت و نوشت و پا شد آمد! شما شرح حال او را بخوانید، این طور نبود که مثلاً بگویند ما شنیدیم که فلان کس یک کتابی دارد، خیر! او مانند علامه امینی بود. ما در عصرمان علامه امینی را که دیدیم - که حشر او با صاحب کتاب! - هند برود، ایران برود، فلان جا برود نسخه پیدا کند، فلان جا برود نسخه پیدا کند، این شیخ صدوق هم همین طور بود. شما شرح حال شیخ صدوق را بخوانید که او کجا رفته این حدیث را یاد گرفته! این مسئله «رحله، رحله، رحله» را ببینید، هر کسی مسافرت بکند برود زیارت و برگردد که برای او کتاب نمی‌نویسند. این رحله‌نویسی برای کسانی بود که محدّثان نام‌آور امامیه بودند که برای یادگرفتن یک یعنی یک! یک حدیث از قسمت‌های دور تا مصر می‌رفتند برای اینکه فلان شخص امام (سلام الله علیه) را در فلان وقت دید، برود شفاهی از او سؤال بکند که شما از لبان مطهر حضرت چه شنیدید؟ تا مصر می‌رفتند برای یک حدیث! این «رحله، رحله، رحله» این است. وگرنه کسی سفر بکند سیاحت بکند که فقهای بزرگ ما دنبال اینها نیستند. ما در متأخرین علامه امینی را دیدیم. این رحله‌نویسی برای همین بود که فلان شخص رحلت کرد ارتحال کرد مسافرت کرد تا مصر برای اینکه فلان راوی را ببیند و زیارت کند که او از لبان مطهر امام این حدیث را شنیده است. با این کار حدیث را حفظ کردند. غرض این است که اینکه مرحوم شیخ طوسی دارد «و له اصل، و له کتاب»، «و له اصل و له کتاب» بین اصل و کتاب هم فرق می‌گذارند، همین طور است. بنابراین دست اینها باز بود.

مرحوم صاحب جوهر هم تربیت شده این فضا است؛ لذا از دیرزمان همه اینها را بررسی کرده تحقیق میدانی کرده، هم در عصر اقدمین هم در عصر قدما هم در متأخر و هم متأخرین آمده گفته هیچ حکمی در اینجا نیست مگر تمامیت؛ چه زن بمیرد چه مرد بمیرد مهر تمام است، تمام مهر را باید بدهند و آنجا که نصف نقل کردند درست متوجه نشدند و حق تمامیت مهر است؛ البته حالا این باید در باب «میراث» مشخص بشود که این دین است نه از باب ارث. این تعبیرات فرمایش ایشان است می‌گوید ما که میدانی تحقیق کردیم این نتیجه را گرفتیم، در قدما یکی دو نفر شاید مخالف باشند: «فمن الغریب دعوی أنه أشهر بین القدماء». «اللهم إلا أن یكون قد أخذ ذلك من الروایات بناء علی أنه مذهب من رواه»؛ بعضی از آقایان که می‌گویند أشهر بین قدما نظیر کلینی و مانند او این است، این بین روایت و درایة خلط کرده است، بین روایت و فقه خلط کرده است، بین حدیث و فقه خلط کرده است. بحث ما فقهی است، بحث ما در این نیست که این کثرت روایت است روایت بیشتر دارد، بلکه این روایت بیشتر دارد؛ اما وقتی آدم یک جا اشتباه بکند بیست نفر این را نقل بکنند که بیست تا اشتباه نیست، بیست نفر این یک اشتباه را نقل کردند. این آقا خیال کرده که بحث ما در شهرت روایی است، ما بچثمان در شهرت فتوایی است و شهرت فتوایی را شما ندارید. مگر کلینی (رضوان الله علیه) هر چه نقل کرد فتوای اوست؟! او متعارضان را هم نقل کرده است، فتوای اوست؟! اگر دیدید مرحوم کلینی یا مرحوم صدوق یک چیزهایی را نقل کردند نباید گفت فتوای اوست، چون او متعارضان را هم نقل می‌کند. از آن طرف البته ما قبول داریم اَبی عبیده، عبید بن زرارہ، حسن صیقل، فضل اَبی العباس، جمیل بن صالح، ابن اَبی یعفور، اینها هستند؛ اما قول استقرار که تمامیت محض است راوی آن زرارہ است همین زرارہ نقل کرد اَبو بصیر نقل کرد منصور بن حازم نقل کرد، اینها کم‌اند. «إلا أن ذلك كله كما ترى» از باب «زیادة رواة الاستقرار علی ما ذکر»؛ این را وقتی خوب بررسی می‌کنیم دوتا شاهد عادل داریم که امام فرمود اینها

متوجه نشدند، از این قوی تر ما چه می‌خواهیم؟! بزرگان فقه هم نه در بحث روایت، در بحث فتوا و فقه هم فتوا به تمامیت دادند؛ بنابراین ما هیچ تردیدی نداریم. آن وقت دو جا صریحاً به صاحب ریاض اشکال می‌کنند که شما روش بعضی از متأخران را پیدا کردید: «و من الغریب ما فی الریاض من أن القول بها لا یخلو من قوة» در جریان مرگ زن، چون آنجا ایشان می‌فرماید که مرگ زن که معارض ندارد. این بیان حضرت که ما گفتیم نصف است آن برای طلاق است، این مثلثی است که سه ضلع دارد؛ یعنی آن جایی که گفتیم مرد بمیرد اگر از ما نقل کردند نصف، آن برای طلاق است، برای مرگ نبود، ما درباره مرگ چنین حرفی نزدیم؛ آن روایاتی که در خصوص مرگ زن است، آنجا خیال کردند که اینجا هم حکم طلاق را دارد نصف کردند؛ آنجا که می‌گوید: «هَلَكْتُ أَوْ هَلَكْتُ»، آنجا هم حکم همین است. ما اصلاً درباره مرگ فتوا به نصف ندادیم. ما در بحث طلاق گفتیم نصف، اینجا خیال کردند اینجا هم نصف است. مرگ به منزله آمیزش است نه به منزله طلاق. لذا هم در صفحه ۳۲۹ نسبت به ایشان این اعتراض را دارند و هم در صفحات بعد می‌گوید گویا ایشان طریقه بعضی از کسانی را رعایت کردند که مثلاً این اخباری‌ها که مثلاً اینجا خیلی بحث‌های دقیق ندارند.

«و من الغریب الاستدلال له بإطلاق ما دل علی عدم استقرار المهر إلا بالدخول» که این روایت را ما هم نقل کردیم. ظاهر آن روایت بود که «لا یستقر الا بالدخول». این چون محفوف به قرینه است نمی‌شود از آن اطلاق گرفت؛ اگر یک چیزی محفوف به قرینه نباشد، بله ظاهرش معتبر است، اما این محفوف به قرینه است. از حضرت سؤال می‌کنند که اگر زنی وارد خانه شوهرش شد در «لیلة الزفاف» در را بستند، پرده را آویختند و مانند آن، بعد یک حادثه‌ای پیش آمد، آیا مهر تمام است یا نه؟ حضرت فرمود: «انما یستقر بالدخول»؛ یعنی این حصر، حصر نسبی است حصر اضافی است، چه کاری به مرگ دارد؟! یعنی زیر سقف بودن به معنی استقرار مهر نیست، همین!

وقتی محفوف به قرینه باشد، محفوف باشد «بما يصلح للقرینه» حصر مطلق ندارد، حصر نسبی است و چون حصر نسبی است این روایت که دارد «لا يستقر المهر الا بالدخول»؛ یعنی اینکه گفتی هر دو زیر یک سقف‌اند، این مهر مستقر نیست. اینها آمدند، در را بستند، پرده را آویختند، ولی یک حادثه‌ای پیش آمد. اگر آمیزش نشده باشد مهر تمام نیست. این حصر چون محفوف «بما يصلح للقرینه» است، جلوی «اصالة الظهور» را می‌گیرد، این کار ظهوری ندارد. لذا ایشان هم استدلال کردند «بإطلاق ما دل على عدم استقرار المهر إلا بالدخول المعلوم كونه مساقا لبيان عدم استقراره بالخلوة»، این یک؛ دلیل دیگر: «و بأن فرقه الموت أشد من فرقة الطلاق الموجب للتصيف الذی هو من القياس الباطل»؛ شما گفتید که مرگ بدتر از طلاق است، وقتی در طلاق قبل از آمیزش نصف است، مرگ هم قبل از آمیزش نصف است، این چه قیاسی است می‌کنید؟! ما که از قیاس فاصله فراوانی گرفتیم.

پس اگر به آن روایت تمسک کنید، حصرش نسبی است و قیاسی است، حصرش مطلق نیست و اگر بخواهید به این حرف واهی تمسک کنید که وقتی طلاق نصف مهر است، مرگ که بدتر از طلاق است، پس به طریق اولی نصف مهر است، این را چه کسی گفته؟! این چه فکری است؟! این همان است که «إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»^۱. عقل اگر عقل است می‌فهمد که نمی‌فهمد. این جزئیات که اصلاً دسترسی به آن نیست. عقل آن است که بفهمد که نمی‌فهمد. بله، در خطوط کلی عقل سلطان علم است؛ اما در این خطوط جزئی عقل می‌فهمد که نمی‌فهمد، فقط باید گوش بدهد. اینجا که گفتند اگر طلاق قبل از آمیزش موجب نصف مهر است، مرگ که بدتر از طلاق است! این شده فقه؟! می‌فرماید با اینها که نمی‌شود فقه درست کرد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۴.

«فالعَمْدَةُ حَيْثُ نَزَلَتْ النُّصُوصُ الْمَرْبُورَةُ وَ غَيْرُهَا مِمَّا دَلَّ عَلَى ذَلِكَ مَعَ عَدَمِ الْمَعَارِضِ لَهَا»، برای اینکه ما اصل حاکم

داریم که اینها درست متوجه نشدند؛ هم خبر منصور بن حازم اولی، هم دومی.

پرسش: ...

پاسخ: اولویت درست است؛ اما اینجا جای اولویت نیست، ما از کجا بفهمیم این اولی است؟! وقتی بگویند حرف یک نفر کافی است، دوتا شاهد به طریق اولی، این بله. وقتی این حرف عادل کافی است عادل به طریق اولی. این معنی اولویت است که مفهوم موافقت است. اما ما از کجا بین آن و این تقسیم بکنیم؟! اگر این طلاق باشد که هیچ ارثی در کار نیست، اگر مرگ باشد ارث در کار است؛ خیلی فرق دارد! اگر طلاق بده هیچ ارث ندارد، اگر مرگ باشد ارث دارد، پس بگوییم این به طریق اولی است؟! آن قدر مسائل جزئی پیچیده است که «إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»؛ یعنی خود عقل می فهمد که کار من کلی است، جزئیات را من خبر ندارم. قبل از اینکه دلیل نقلی داشته باشیم بر بطلان قیاس، عقل یعنی عقل! حالا الآن دلیل نقلی ما ۱۴۰۰ سال است، اما حداقل یعنی حداقل! حداقل چهار سال است که در آکادمی های علمی گفتند قیاس حجت نیست. قیاس همان تمثیل منطقی است. قیاس یعنی از جزئی به جزئی بدون جامع مشترک کسی فتوا بدهد. حداقل چهار هزار سال است که در کتاب های فلسفی می گویند قیاس حجت نیست یا برهان «إِنِّي» یا برهان «لَمَّا»، غیر از این هیچ برهانی پذیرفته نیست. حالا اسلام آمده این را هم امضا کرده است، این جزء تأسیسات اسلام که نیست. قیاس فقهی و اصولی همان تمثیل منطقی است؛ یعنی از جزئی به جزئی بدون اصل مشترک، اصل وهمی. این که در آکادمی ها چهار هزار سابقه دارد که قیاس حجت نیست، این را ۱۴۰۰ سال است که دین هم امضا کرده است.

ایشان می‌فرماید که «بل فی نکت المصنف بعد أن أورد عبارة النهاية التي هي «وإن ماتت المرأة قبل الدخول بها كان لأوليائها نصف المهر» قال: «هذا يصح إذا لم يكن لها ولد»؛ ببینید این استنباط است، بعضی از آقایان گفتند به اینکه اگر آمیزش نشد مرد مُرد، زن نصف می‌برد، اینها خیال کردند که مهر نصف است، نه! یا مرد نصف می‌برد در آن طرف، این مربوط به ارث است که اگر او فرزند داشته باشد مرد ربع می‌برد نداشته باشد نصف می‌برد. در طرف زن اگر فرزند داشته باشد یک هشتم می‌برد نداشته باشد یک چهارم می‌برد. آنجا که سخن از نصف است مربوط به ارث است. این است که در بعضی از نصوص آنجا که دارد نصف می‌برد، نه یعنی نصف مهر را می‌برد نصف مال را می‌برد. اینها اینجا اشتباه کردند، به جای اینکه بفهمند حضرت منظور این بود که نصف مال را می‌برند گفتند نصف مهر را می‌برند. از این اشتباهات پیش می‌آید.

«فان المستقر في المذهب - و هو أصح الروايتين - أن المهر تملكه المرأة بنفس العقد»؛ حالا مُرد تمام مهر را می‌برد. «و لو مات أحدهما كان المهر ثابتاً بأجمعه فإذا ماتت» اگر زن بمیرد «ورث الزوج نصفه» برای اینکه فرزند ندارد، اگر فرزند می‌داشت ربع بود. این نصف در مقابل ربع است نه نصف در مقابل تمام. این یک سلطان فقهی مانند صاحب جواهر می‌خواهد. یک وقت است ما می‌گوییم نصف خیال می‌کنند که در مقابل تمام است، تمام مهر نیست. ایشان می‌فرماید که این نصف در مقابل ربع است؛ یعنی اگر فرزند داشته باشد یک چهارم، فرزند نداشته باشد یک دوم. «فإذا ماتت ورث الزوج نصفه و كان الباقي لباقي ورثتها لكن الأفضل أن لا يأخذوا إلا نصفه» و مانند آن.

اما اینکه در بحث جلسه قبل سخن از صلح شد، برای اینکه در تکالیف شخصی جای استحباب هست؛ مثلاً کسی شک کرده که این مقدار از وجوه را داده، سهم زکات کافی بود یا نبود؟ حالا یا احتیاط وجوبی یا احتیاط مستحبی یا فتوای استحباب، جا دارد بگوییم احوط این است یا مستحب است این مقدار بدهد. اما در مسائل

حقوقی نه فقهی؛ یعنی آنجا که جای دعواست مثل این مورد، چون یک طرفش ورثه او هستند یک طرفش ورثه این، ما فتوا بدهیم که اُولى این است مستحب است که شما نصف بکنید، دعوا حل نمی‌شود؛ هیچ یعنی هیچ! هیچ چاره‌ای جز صلح نیست. صلح را برای همین جا گذاشتند. صلح برای مسائل حقوقی و دعوای حقوقی است. یک وقت است مسئله زکات است زکات فطر است زکات مال است تکلیف خود شخص است، آدم می‌تواند بگوید مستحب است شما این مقدار بدهید یا مستحب است آن مقدار نگیرید این بله؛ اما حالا اینها ورثه آن به ورثه این «اجتهاداً أو تقلیداً» یکی قائل به تمام است و یکی قائل به نصف، این اول دعواست، این را چکار باید کرد؟! جز صلح راه دیگری نیست. حالا یا مجتهدند یا مقلد مجتهد، یکی نظرش تمام است و یکی نظرش نصف، اینجا جز صلح راه دیگری ندارد. در مسائل حقوقی و اجتماعی آنجا جایی است که مستحب است شما این کار را بکنید، طرف دیگر می‌گوید به فتوای من حالا یا فتوای خودم یا فتوای مرجع من این واجب است من باید حتماً بگیرم، این تازه اول دعواست. یک طرزی باید پیشنهاد داد که فیصله پیدا کند و اینجا جای صلح است. حالا بقیه را إن شاء الله ملاحظه بفرمایید.

«و الحمد لله رب العالمین»